The return of the lord God

" بازگشت پادشاه خدایان "

Translator: Sogand

Myanimes.ir @myanimes

چپتر ۲۹

آرک دوم: دنیای مدرن

کو یاسونگ ماشینش رو متوقف کرد و دنبال بای لیزین وارد بار شد. لحظه ای که درب رو باز کرد، موسیقیِ پر سر و صدا و بدون ریتمی به پرده گوشش برخورد کرد.

کو یاسونگ فرشته اخم کرد و کو یاسونگ شیطان توی این زمان مناسب صحبت کرد: «اینا برای این پیرمرد مناسبه، بیا سریع عوض شیم!»

کو یاسونگ فرشته مردد بود، امروز برای اولین بار رقص سو چینگ رو میدید، چطوری میتونست به خاطر این موسیقی ازدستش بده.

دندوناش رو به هم فشار و سرش تکون داد: «نه، یه کم استراحت کن.»

کو یاسونگ فرشته عصبانی شد: «لعنتی، روزهاست که در حال استراحتم. بده به من کنترل رو، میخواهم رقص عزیزم رو ببینم.»

کو یاسونگ فرشته پیشونیش رو مالید و فریاد عصبانی کو یاسونگ شیطان رو سرکوب کرد: «نه.»

پس از گفتن این حرف، یکباره تکونی توی سرش احساس کرد و

چپتر ۲۹

هوشیاریش از بدن فیزیکیش جدا شد.

کو یاسونگ شیطان، کو یاسونگ فرشته رو پایین کشید و کتکش زد و گفت: «توبا عزیزم نقاشی میکشی، این بار نوبت منه که باهاش برقصم.»

کو یاسونگ شیطان، کنترل بدن رو به دست گرفت و قبل از اینکه دکمه‌های محکم بسته شده رو باز کنه، خرخر آرومی کرد و آستینای پیراهن سفید رو تا آرنجاش بالا کشید و بویی اغواکننده و در عین حال ترسناک متصاعد کرد.

توی یه لحظه مردی که قبلاً گُل کوه های بلند بود به امپراتوری تاریک تبدیل شد.

بای لیزین نگاهی به عقب انداخت و لبخند کمرنگی زد، به نظر میرسید که کو یاسونگ دوباره عوض شده.

با بی توجهی موهاش رو عقب زد تا پیشونی صافش مخشص شه. بعد برگشت و دست کو یاسونگ رو گرفت: «مردم زیادی اینجان، گم نشی.»

چپتر ۲۹

بای لیزین یه تی شرت سفید با یه شلوار جین پوشیده بود، و حالا بعد از اینکه موهاش رو به هم ریخت، از ظاهر شاداب و مطیع معمولی تغییر کرد و ناگهان بی بند و بار شد.

سو چینگ، منظم توی این بار حضور داشت و اغلب اینجا میرقصید، بنابراین طبیعتاً چهره ی اون برای خیلی از مردم آشنا بود.

اول مردم باهاش احوالپرسی کردن، اما بعد از دیدن پای لنگش، همگی حالت سردرگمی از خودشون نشون دادن.

یسری نگاهی متأسف داشتن، برخی دیگه نگاهی پشیمون، و هنوزم یسری با نگاهی پرشور به بای لیزین نگاه میکردن.

همشون رو نادیده گرفت و کو یاسونگ رو آزادانه از بین جمعیت کشید و توی کمترین زمان به بار رسید.

ساقی مدت زیادی بود، بای لیزین که توسط جمعیت ازش استقبال میشد، رو دیده بود. سو چینگ کاملاً بهش نزدیک بود و وقتی اون رو دید که لنگان میزنه و مردی رو جلومیکشه، پیشقدم شد تا ازش استقبال

کنه: «شیائو چینگ، این مرد خوش تیپ کیه؟ چرا معرفیش نمیکنی؟»

بای لیزین لبخند زد: «دوتا بِلادی مَری*. این دوستم، کو یاسونگه.»

ساقی میخواست نوشیدنی‌ها رو درست کنه که یک مرتبه کو یاسونگ متوقفش کرد و گفت: «یه لیوان شیر و یه بلادی مری، شیر برای اونه.» به بای لیزین اشاره کرد.

بای لیزین لبخندی دستپاچه ای زد و بازوی کو یاسونگ رو نیشگون گرفت و گفت: «بهش گوش نده، ما دوتا بلادی مری میگیریم.»

ساقی کاربلد بود، به بای لیزین و بعد به کو یاسونگ نگاه کرد و لبخند زد. به سرعت یه مری خونی رو درست کرد و یه لیوان شیر داغ ریخت و برای اون دوتا مرد اورد.

وقتی بای لیزین شیری رو که براش اورده بودن دید، لباش رو به هم فشرد، به سردی خرخر کرد و سرش رو پایین انداخت تا نوشیدنیش رو بخوره.

---

* یه نوع نوشیدنی

چپتر ۲۹

با دیدن این موضوع ، کو یاسونگ، خیلی عادی دستی به سر بای لیزین کشید: «تو بالغ شدی اما هنوز درحال رشدی ، به خاطر کلسیم شیر بخور.»

با دیدن تعامل بین این دوتا ، مسئول بار خنده ای کرد که با چشمای مثل چاقوی بای لیزین که آماده پاره کردن بود، روبرو شد.

بعد از نوشیدن چند جرعه شیر و با دیدن اینکه محدوده ی وسط رقص خالیه، بای لیزین بلند شد و قبل از اینکه به صحنه برسه با صدابردار صحبت کرد.

مردم توی طبقه رقص جسورانه همراه دی جیِ دیوانه، میرقصیدن ، اما حالا که موسیقی متوقف شده بود ، همشون ایستادن و با نارضایتی به صدابردار نگاه کردن.

دی جی لبخند زد و به بالای صحنه اشاره کرد و جمعیت دیدن که پسری جوان روی صحنه میره.

طبقه‌ی رقص همراه با مردمی که درحال سوت زدن، فریاد کشیدن و

چپتر ۲۹

خندیدیدن، بودن به سرعت پر از هیجان شد انگار چیزی نادر دیدن.

کو یاسونگ که توی بار نشسته بود، با دیدن رفتار مردم توی پیست رقص اخم کرد و بلند شد. ساقی که کنارش بود اون رو عقب کشید: «صبر کن، فقط بشین و تماشا کن، به شیائو چینگ اعتماد کن.»

کو یاسونگ لحظه ای تردید کرد و بعد از گرفتن لبخندی مطمئن از بای‌لیزین، نشست.

ساقی چونه اش رو مالید و به کو یاسونگ نگاه کرد و توی قلبش، مخفیانه بهش چاقو زد*: «سگ وفادار!»

بای لیزین، با حرکاتی آروم و ظریف کنار میله ایستاد. با دست سلام کرد و با صدای بلند گفت: «دو ساله که توی این بار هستم و امشب آخرین اجرای منه. رقص میله، خشم شیطان، تقدیم به همه ی شما، ممنونم.»

با گفتن این حرف، سری برای صدابردار تکون داد و اونم قبول کرد و

---

* کنایه از حسادت کردنه ☺

چپتر ۲۹

شروع به پخش آهنگ خشم شیطان کرد.

شیطان اسمیه که به فرشته ی نور، توی بهشت بعد از شورش علیه آسمونا و تبعید به قلمرو اهریمنی داده شده، و سرتاسر موسیقی، وسوسه و هیجان، و مملوء از نارضایتی شیطان از آسمونا و جستجوی حرص و شهوتش بود.

اون اسم مسخره‌ی اسرافیل رو کنار گذاشت و پادشاه دنیای شیاطین شد و از خواسته‌های خودش لذت میبرد و با قوانین خودش زندگی میکرد.

با شروع موسیقی، بای لیزین پاهاش رو روی میله فولادی قرار داد، دستاش دراز شد و بدنش با رها شدن موسیقی پیچ خورد.

در حالی که موسیقی به اوج میرسید، دستاش رو روی میله فولادی قرار میداد، روی میله بلند میشد و آروم توی هوا میرقصید زیباترین بخش خودش رو نشون میداد. حرکاتش مهارنشدنی و تند، و سکسی بود.

خیلی از مردایی که روی میله میرقصن همیشه ظرافت و نرمی توی حرکاتشون وجود داره، اما وقتی بای لیزین میرقصید، پر از قدرت بود،

چپتر ۲۹

بدن ورزشی و عالیش، قدرتمند، اغوا کننده، به نظر میرسید، اما نه زنونه.

بای لیزین مثل بدنی درخشان بود که قاطعانه توجه هرکسی رو جلب میکرد. اونا انقدر از حرکات سخت رقصش، از خود بی خود شده بودن که فراموش کردن فلجه.

مردم جیغ کشیدن، بازوهاشون رو تکون دادن، وحشیانه با ریتم بای-لیزین چرخیدن و با هیجان رقصیدن.

چشمای کو یاسونگ بدون پلک زدن، جوان رقصنده‌ی روی صحنه رو تماشا میکرد، قلبش داشت از گلوش میزد بیرون.

معمولا ، این مرد یه پلنگ پر جنب و جوش بود و وقتی نقاشی میکرد ، شبیه یه پری میشد ، اما حالا وقتی داشت میرقصید، مثل یه شیطان توی شب بود، جذاب و اغوا کننده، و باعث میشد مردم نتونن نگاهشون رو بگیرن.

وقتی رقص تموم شد ، بای لیزین از زمین رقص بیرون رفت، قطره های عرق از سرش میچکید و به سختی نفس نفس میزد.

چپتر ۲۹

مردم باهیجان کف زدن و تحسین کردن و بارها و بارها فریاد زدن، «سو چینگ ، بمون، سو چینگ ، بمون.»

بای لیزین قبل از اینکه توی آغوش کسی فشرده شه فقط لبخند ملایمی زد.

عطری آشنا از طریق بینیش به ریه هاش رسید، بای لیزین توی بغل کو یاسونگ خم شد و اجازه داد اون رو از صحنه خارج کنه.

متصدی بار با دیدن بای لیزین که نزدیک میشد، یه لیوان آب معمولی بهش داد و لبخند زد: «چینگ کوچولو، استقامتت مثل گذشته قوی نیست.»

بای لیزین خندید و به پاش اشاره کرد: «بیشتر از یه ماهه که آسیب دیدم و استقامتم یه ذره کم شده.»

کو یاسونگ از پهلو به بای لیزین نگاه کرد، موهاش بخاطر عرق چسبیده، و عرق از گوشه‌های پیشونیش جاری بود و از روی گونه‌هاش پایین میومد و پیراهنش رو خیس میکرد که به طرز جهنمی‌ای، سکسی به نظر میرسید.

چپتر ۲۹

آب دهنش رو قورت داد و دیگه نتونست قلب تپنده اش رو سرکوب کنه. شونه‌های بای لیزین رو گرفت و پسر رو به خودش چسبوند و سرش رو پایین انداخت تا دهن بای لیزین رو که هنوز حرف میزد بگیره.

به محض اینکه زبونش توی دهن بای لیزین فرو رفت، کو یاسونگ آهی از لذت کشید دیگه جلوی خودش رو نگرفت و با بی خیالی گوشه های لب اون رو لیس زد.

بای لیزین برای یه ثانیه یخ کرد و بعد به خودش اومد. توی حالت خلسه، غرایزش رو دنبال و دستاش دور کو یاسونگ حلقه کرد و با شور و اشتیاق بوسیدش.

اطرافیان با دیدنشون سوت زدن، اما این اتفاق توی یه بار معمولی بود و پس از مدتی هرکس راه خودش رو رفت.

بای لیزین با اکراه هلش داد و با پشت دست لباش رو پاک و جمع کرد و صورتش رو برگردوند.

کو یاسونگ از این بوسه چنان برانگیخته شد که حتی پایین شکمش از

چپتر ۲۹

هیجان متورم شده بود، اما زمانی که ناگهان رونده شد از خواب بیدار شد. اخمی کرد و گفت: «ببخشید، تو همین الان خیلی خوشگل بودی، نتونستم جلوی خودم رو بگیرم.»

بای لیزین قبل از اینکه به بالا نگاه که طوری که کو یاسونگ نمیتونست ببینه لبخند زد و گفت: «اشکالی نداره، این اولین دفعه ست که به یه بار میری، بنابراین قابل درکه که تحت تأثیر محیط اطراف قرار بگیری. مگه کشورای خارجی خیلی باز نیستن، اونا هم بوسه ی سلام دارن، بیا وانمود کنیم اینجا یه کشور خارجیه، هاهاها.»

صورت کو یاسونگ تیره شد.

لعنت به تأثیرات محیطی، لعنت به کشورای خارجی!

متصدی بار به فضای عجیب و غریب بین اون دو نگاه کرد و در حالی که بای لیزین رو صدا میزد، دستش رو دراز کرد: «شیائو چینگ، یه لحظه بیا اینجا».

بای لیزین نگاهی به کو یاسونگ انداخت و متصدی بار رو تا گوشه‌ای

چپتر ۲۹

دنبال کرد. کو یاسونگ سرش رو کج کرد و درحالی که صورتش تغییر نکرده یه پیک شراب ریخت، اما گوشاش تیز شده بود.

در کناری، ساقی صداش رو پایین اورد: «بالاخره اون ژائو آشغال رو ول کردی؟ این یکی خیلی خوبه، خوش تیپه، هاله و انرژی داره و همچنین خیلی نگرانته. بر خلاف ژائو یون‌های، که دید مورد آزار قرار میگیری و هنوزم اهمیتی نمیداد!»

بای لیزین لبخند زد: «نمیتونی اینو بگی. از کوره در میرم، هنوزم با یون‌های رابطه ی خوبی دارم. اون اخیراً برای رسیدگی به مسائلی به کشور S رفته. چند روز دیگه برمیگرده.»

ساقی ابرویی بالا انداخت و گفت: «و اون؟ »

بای لیزین: «دوست پسر برادرمه.»

این بار ساقی متعجب تر گفت: «ها! چرا با دوست پسر برادرتی؟»

بای لیزین: «یون‌های برای رسیدگی به امور تجاری به S رفت و از برادرم خواست کمکش کنه. از اونجایی که نمیتونستم کمک زیادی کنم

چپتر ۲۹

مجبور شدم بمونم و به برادرم توی کلاساش کمک کنم، بنابراین فعلاً پیش اون میمونم.»

ساقی قیافه ی "تو احمقی" توی صورتش بود: «احمقی سو چینگ؟ اجازه دادی ژائو یون‌های و سو رو تنهایی برن بیرون؟»

بادیدن حالت متحیر بای‌لیزین، ساقی ادامه داد: «این دوست پسر مرموز سو رو هست؟ هی شیائو چینگ، به نصیحتم گوش کن و این مرد رو برای خودت بگیر.ژائو یون‌های، درمقایسه با این مرد که یه اژدهاست، یه کِرمه.»

«من از اولین لحظه ای، که شما دو نفر رو دیدم، فهمیدم که این مرد دوستت داره. مدلی که بهت نگاه میکنه رو ببین، متمرکز، لطیف و آتشین! این به سادگی نگاه لعنتی یه عاشقه، تو خیلی احمقی! به من بگو اون رو دوست داری؟»

قلب بای لیزین شیرین بود. البته که میدونم کو یاسونگ دوستم داره، منم خیلی دوستش دارم!

چپتر ۲۹

اگرچه لبخندی توی قلبش شکوفا میشد ، بای لیزین آب دهنش رو قورت داد و گفت: «من یه کم بهش علاقه دارم ، اما یون‌های رو بیشتر دوست دارم. و اون دوست پسر برادرمه، نمیتونم مرد برادرم رو بدزدم.»

متصدی بار: «آه، این فلج کننده ست ، به بچه ها نمیشه آموزش داد. میدونی ژائو یون‌های چطوری به تو و سو رو نگاه میکنه؟ طوری به تو نگاه میکنه که انگار یه گلدونی ، اما طوری به سو رو نگاه میکنه که انگار یه گنجه! اون از تو به عنوان جایگزین استفاده میکنه! و تو میذاری این دو نفر تنهایی بیرون برن؟ دیوانه ای؟ لایق اینی که توسط ژائو یون‌های تا حد مرگ تحقیر شی!»

ساقی همونطور که با عصبانیت پاش رو زمین میکوبید کارش هم تموم شد.

لیوان شیر رو به سمت بای لیزین هل داد و بهش خیره شد.

بای لیزین نادیده اش گرفت و تموم شب دیوانه وار بازی کرد تا اینکه ساعت ۳ صبح، کو یاسونگ راننده رو خبر کرد تا به خونه برگردن.

چپتر ۲۹

سه یا چهار روز گذشت و درست بعد از اینکه بای لیزین کم کم به راه رفتن با لنگی عادت کرده بود، تماسی دریافت کرد که سو رو و ژائو یون‌های برگشتن.

ادامه دارد...